

# شاعر کا بے دیوار دیوان بسطام

سید ہادی میر آقا میر



به نام خداوند جان و خرد

# شاعران بی دیوان بطام


سیدهادی میرآقایی



انتشارات حبله رود

۱۴۰۰

سرشناسه	: میرآقایی، سیدهادی، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآور	: شاعران بی‌دیوان بسطام / سیدهادی میرآقایی.
مشخصات نشر	: سمنان: انتشارات حبله رود، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۵۱ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۴۱-۱۰-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۳۳۷.
موضوع	: شاعران ایرانی - بسطام - سرگذشتنامه
موضوع	: Poets, Persian- Bastam- Biography :
رده‌بندی کنگره	: PIR۸۸۱۴ :
رده‌بندی دیویی	: ۸۶۹/۸۱ :
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۷۵۸۵۷۲۱ :

 <p>انتشارات حبله رود <b>سمنان</b></p> <p>میدان معلم، ساختمان فردوس طبقه اول، واحد ۷ <a href="http://www.hablerood.ir">www.hablerood.ir</a> تلفن: ۰۲۳-۳۳۳۴۱۵۶۲</p>	<p><b>شناسنامه</b></p> <p>شاعران بی‌دیوان بسطام سیدهادی میرآقایی ناشر: حبله رود چاپ نخست، ۱۴۰۰ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۴۱-۱۰-۳ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه صفحه‌آرایی: محمدتقی رهبری فرد طرح روی جلد: سمیرا جمشیدی چاپ و صحافی: زلال کوثر قم قیمت: یک صد هزار تومان</p>
---	--

## فهرست

- مقدمه ..... ۱
- عبدالله رزجاهی ..... ۳
- ابومحمد بسطامی ..... ۸
- ابوعمر و رزجاهی ..... ۱۰
- خواجه موفق بسطامی ..... ۱۳
- ابوطاهر بسطامی ..... ۱۸
- ابوالحسن محمد بن ابی الحسین بن طلحه اسفراینی ..... ۲۰
- سعید بن هبه الله بسطامی ..... ۲۷
- محمد بن عبدالله بن ابی صالح بسطامی ..... ۳۰
- ضیاء الدین بسطامی ..... ۳۳
- قاضی ظهیرالدین بسطامی ..... ۴۱
- شرف الدین زاهد بسطامی ..... ۵۲
- برهان باخرزی بسطامی ..... ۵۴
- قوام الدنیا بسطامی ..... ۵۸
- ملک عزیزالله بسطامی ..... ۵۹
- رستم خوریانی بسطامی ..... ۸۰
- عبدالرحمان بسطامی ..... ۱۳۲
- علاءالدین مُصَنِّفُک بسطامی ..... ۱۳۴
- محوّی بسطامی ..... ۱۵۴
- مرادی ..... ۱۵۸
- خلیفه بن احمد بسطامی ..... ۱۵۹
- نورالهدین بسطامی ..... ۱۶۱
- وصالی بسطامی ..... ۱۶۳
- محمدطاهر خادم بسطامی ..... ۱۶۶
- صوری بسطامی ..... ۱۸۳

۱۸۴	.....	علی بن طیفور بسطامی
۱۹۱	.....	ابراهیم بن طیفور بسطامی
۱۹۲	.....	خادم بسطامی
۱۹۳	.....	لطیف بسطامی
۱۹۴	.....	عبدالقادر بسطامی
۲۲۵	.....	ذوقی بسطامی
۲۵۸	.....	سلطانی بسطامی
۲۶۰	.....	مخمور بسطامی
۲۶۳	.....	عفت قاجار
۲۶۵	.....	فاضل بسطامی
۲۷۵	.....	ذوالفقار خان بسطامی
۲۸۱	.....	میر مطلب بسطامی
۲۸۶	.....	شاعران بسطام مقارن با دوره انقلاب اسلامی و بعد از آن
۲۸۸	.....	حسن کفاش
۲۹۳	.....	عبدالحسین اسماعیلی
۳۰۴	.....	حاج رضا مقیمی
۳۰۸	.....	احمد ابراهیمی
۳۱۸	.....	حسین کفاش
۳۳۰	.....	تصاویر برخی نسخه‌ها
۳۳۷	.....	منابع

## مقدمه

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

هرگاه از شاعران شهر تاریخی بسطام سخن به میان می‌آید، فقط نام فروغی بسطامی با غزل‌های پر سوز و گداز او به ذهن خوانندگان صاحب نظر متبادر می‌شود، غافل از این که این شهر با داشتن تاریخی کهن، خاستگاه محدثین و فرهیختگان بزرگ از چشم مورخان معروف دور مانده و آن گونه که شایسته بوده، توجه و عنایتی به تاریخ و فرهنگ این شهر نشده است.

کتاب حاضر که تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود، کوشش ناچیزی است شامل شرح حال و سروده‌های بیش از چهل نفر از شاعران شهر تاریخی بسطام که علی‌رغم داشتن سروده‌های نغز و پرمحتوا، دفتر و دیوان جداگانه‌ای نداشتند و اشعار آنان یا در خلال مطالب آثارشان آمده، مانند علاء‌الدین مُصنّفک بسطامی، فاضل بسطامی، قاضی ظهیرالدین بسطامی و ... یا نویسندگان دیگر، سروده‌های آنان را در آثار خویش آورده‌اند. اگر چه باید اذعان کرد که ساختار زبانی و ادبی همه سروده‌ها یکسان نیست.

شرح حال و سروده‌های بیش از نیمی از شاعران کتاب، برای نخستین بار است که در یک مجموعه به خوانندگان فرهیخته ارائه می‌شود. برخی سروده‌های این شاعران در نسخ خطی بوده که تاکنون تصحیح نشده و از چشم تذکره نویسان دور

مانده است، مانند سروده‌های ملک عزیز الله بسطامی از فرهیختگان شهر بسطام که در قرن نهم زندگی می‌کرده و مدتی از عمرش را در هندوستان گذرانده است، یا اکثر اشعار رستم خوریانی، ذوقی بسطامی، عبدالقادر بسطامی که برای نخستین بار است که نشر می‌یابد. ضمناً شرح حال و سروده‌های دو نفر از بانوان شاعر بسطامی نیز در این کتاب آمده است. نگارنده شرح حال بقیه شاعران را به همراه سروده‌هایشان پیش از این در کتاب بسطام نامه آورده است.

قابل ذکر است، سروده‌هایی که در برخی منابع و تذکره‌ها به بایزید بسطامی منسوب است، به دلیل عدم قطعیت و تأکید برخی محققان در تشکیک آن‌ها مانند دکتر محمدجعفر محجوب در سبک شعر خراسانی و دکتر سیروس شمیسا در سیر رباعی در این کتاب نیامده است.

نویسنده از خداوند متعال بسیار سپاسگزار است که این اثر نیز با فضل و عنایت خداوندی‌اش در سایهٔ پر فیض و برکت ثامن الحجج حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) به پایان رسید. شایسته و بایسته است، نگارنده از دوست محقق و فاضل ارجمند جناب آقای دکتر علیرضا شاه‌حسینی مدیر فرهیخته انتشارات حبله‌رود که با همکاری بی‌شائبه خود کتاب را به زیور طبع آراستند، همچنین سرکار خانم سمیرا جمشیدی طراح جلد کتاب و نیز از جناب آقای رهبری فرد صفحه‌آرای محترم تشکر و سپاسگزاری کند. و از درگاه خداوند متعال، آرزوی موفقیت و بهروزی آنان را مسئلت دارد.

سیده‌های میرآقایی

زمستان ۱۳۹۹- مشهد مقدس

## عبدالله رزجاهی

ابومحمد عبدالله رزجاهی شاعر، ادیب و فقیه روستای رزجاه<sup>۱</sup> بسطام در قرن چهارم زندگی می‌کرده است. متأسفانه از شرح حال عبدالله رزجاهی، اطلاعی به دست نیامد. از او فرزندان ادیب و دانشمندی به نام محمد به یادگار ماند که شرح حال او در صفحات آینده می‌آید. اندک اطلاعی که از زندگی او به دست آوردیم، مرهون گزارش سهمی، نویسنده تاریخ جرجان هستیم. از نوشته سهمی، این گونه استنباط می‌شود که رزجاهی از بسطام به جرجان مهاجرت کرده و از محضر علمای آن شهر بهره برده و با آنان از جمله ابوبکر اسماعیلی جرجانی، فقیه شافعی معروف، صاحب المعجم معاشرت داشته است.

رزجاهی در سال ۳۷۵ق، هنگام درگذشت اسماعیلی در بغداد حضور داشته و از منزلت علمی بالایی برخوردار بوده، زیرا قصیده‌ای در رثای مرگ او سروده و در مجلس بزرگداشت و ختم او قرائت کرده است. سهمی تصریح کرده است «هنگامی

---

۱. رزجاه یکی از روستاهای قدیمی بسطام بوده که اینک اثری از آن باقی نمانده است. متأسفانه با جست و جوی زیاد در منابع، هنوز اطلاعی به دست نیامد که این روستا در کدام قسمت بسطام واقع بوده و چقدر با بسطام فاصله داشته است. قابل ذکر است علاوه بر روستای مزبور، آن گونه که در منابع جغرافیایی آمده، بسطام چند روستای دیگر داشته که شوربختانه یا از بین رفته‌اند یا با اسم دیگری به حیات خود ادامه داده‌اند از جمله: ایبان، شهرج (رک: بسطام پژوهی، ۲۹۴-۳۰۰).

سمعانی، ابن اثیر، یاقوت حموی و سبکی تلفظ این روستا را رزجاه (الانساب، ۱۱۱/۶، الثباب فی تهذیب الانساب ۲۳/۲، معجم البلدان، ۴۲/۳، طبقات الشافعیه، ۱۵۱/۴) و ذهبی رزجاه (العبر، ۲۵۵/۲، طبقات الشافعیه ۱۵۱/۴) ضبط کرده‌اند.



که خبر فوت ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل جرجانی معروف به اسماعیلی، مُحدِّث و فقیه شافعی به بغداد رسید، فقها و محدثان شافعی و نیز حنبلی چون ابوحامد اسفراینی، ابوالحسین ابن سمعون، ابوالحسن تمیمی و قریب ۳۰۰ تن از مشایخ و فقها در مسجد ابوالقاسم دارکی چند روز به سوگواری نشستند و ابومحمد عبدالله بن احمد رزجاهی در مرثیه اسماعیلی شعری بلند خواند.<sup>۱</sup>

### در رثای ابوبکر اسماعیلی

حَزَامٌ فَطَلَقَ صِدَّةَ الصَّبْرِ فَاسْكَبَا  
لِأَيِّ مِصَابٍ تَدَخِرُ الدَّمْعَ بَعْدَمَا  
نَعَاهُ لِي النَّاعَى فَاحْسَسْتُ إِذْ نَعَى  
بِهَآؤُكَ يَا جُرْجَانُ أَفْقَدَ بَعْدَمَا  
۵ وَلَوْ أَوْجَبَ الْخَيْرَاتِ خِلْدًا لِأَهْلِهَا  
فَتَى لَمْ يَكُنْ يَنْقَادُ لِلْبَطْلِ مُصْحِبًا  
مَسَاعِيهِ فِي الْأَقْطَارِ خَلْدَنَ صَيْتَهُ  
دُمُوعًا عَلَى الْخَدَّيْنِ يَحْكِينُ صِيبًا  
رَأَيْتَ يَوْمَ الشَّيْخِ يَوْمًا عَصَبُصَا  
جَوَى وَعَلَا الْأَحْشَاءُ ثُمَّ تَلَهَّبَا  
رَأَيْتُكَ أَبْهَى الْأَرْضِ جَوًّا وَأَطْيَبَا  
لَكَانَ لَهُ الْخُلْدُ الْمُحِبُّ مُوَجِّبَا  
وَلَكِنَّهُ لِلْحَقِّ مَا زَالَ مُصْحِبًا  
وَإِنْ كَانَ بِالْجَثْمَانِ أَسْكَنَ تَيْرِبَا<sup>۲</sup>

۱. دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۷۷/۸.

۲. این حرام است، پس ضد آن صبر را رها کن و بر گونه، اشکی بریز که بیانگر ابر بارانی باشد.

- اشک را برای هرگونه مصیبت ذخیره کردی. بعد از این که روز (هرگ) شیخ را چون روز طوفانی دیدی؛ منادی مرگ خبر مرگ او را برایم آورد و (مرگش را) احساس کردم، زیرا درونم تسلیم اندوه شد و بالا رفت سپس آتش گرفت.

- ای جرجان، شکوه و زیبایی تو را از دست دادم، پس از این که باور داشتم تو باشکوه‌ترین و زیباترین و خوشبوترین هوای روی زمینی.

- اگر خیر، موجب جاودانگی اهل خیر می‌شود، قطعاً برای او جاودانگی و محبوبیت خواهد بود.

- جوانی که به دنبال قهرمانی نبود، اما همواره همراه و ملازم حق بود.

- نیکی‌ها و محسنات او در زمین شهرتش را جاودان کرد. هر چند که جنازه او در تیربا قرار دارد.

وَأَيِّ قَبِيحٍ لَّمْ يَكُنْ عَنْهُ مُضِرِبًا  
 وَهَدَّ سِمَامًا ثُمَّ رُضُوِي وَكَبَبًا  
 لِسَانًا كَحَدِّ الْهِنْدُوَانِي مُقْضَبًا  
 وَتَنْدُبُهُ شَجْوًا وَكَانَ لَهَا أَبًا  
 وَلَا مَنْ يَدَانِيهِ وَإِنْ كَانَ مُنْجِبًا  
 شَأْوَتِ بِهَا شَانِيكَ شَأْوًا مُعْرَبًا  
 وَأَبْلَغَ مِنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَأَكْتَبًا  
 وَأُبَيْنَ مِنْ سِحْبَانَ لَفْظًا وَأُخْطَبًا  
 وَأَحْلَمَ مِنْ قَيْسٍ إِذَا حَلَّتِ الْحَبَا  
 أَهْشَى إِلَى الْمَعْرُوفِ مِنْكَ وَأَطْرَبًا  
 وَأَوْسَعَ لِلطَّارِي فَنَاءً وَأَخْصَبًا

فَأَيِّ جَمِيلٍ لَّمْ يَكُنْ فِيهِ هُوءُهُ  
 لَقَدْ قَوَّضَ الْمَوْتَ الْمُشْتَتَّ يَذْبَلًا  
 ۱۰ مَضَى نَاصِرٌ لِلدِّينِ دِينَ مُحَمَّدٍ  
 تَتَوَحُّ عَلَيْهِ الْمُكْرَمَاتُ بِأَسْرِهَا  
 وَلَا مَطْمَعٍ فِي أَنْ نُصَادِفَ مِثْلَهُ  
 ذَكَرْتُ أَبَا بَكْرٍ بِكُلِّ فَضِيلِهِ  
 لَقَدْ كُنْتُ فِي فَتْيَاكَ أَفْقَهُ مَنْ رَجَا  
 ۱۵ وَأَذْكَى جَنَانًا مِنْ إِيَّاسِ بْنِ قُرَّةٍ  
 وَأَجْوَدَ مِنْ كَعْبِ بْنِ مَامَةَ بِاللَّهِمِّي  
 بَلَوْتُ بَنِي هَذَا الزَّمَانِ فَلَمْ أُجِدْ  
 وَأَكْرَمَ أَخْلَاقًا وَأَطْيَبَ عَشْرَةَ

۱. کدام زیبایی است که در او نیست و کدامین زشتی است که در او وجود داشته باشد.

- مرگ ویرانگر، او را در هم کوبید درحالی که او را پژمرده کرد و او را چون روزنه‌ای نابود کرد و ویران ساخت و در هم کوفت.

- یاری کننده دین محمد رفت، چه کسی زبانش چون شمشیر تیز هندی بود.

- تمام خوبی‌ها برای او نوحه و ندبه سر می‌دهند و ناله می‌کنند زیرا او پدر خوبی‌ها بود.

- طمعی برای پیدا کردن همتایی برایش نیست و کسی شبیه او نمی‌شود هر چند که نجیب‌زاده باشد.

- ابابکر را با تمام فضیلتش نام بردی. تو بر او به فاصله‌ای دور و بعید سبقت گرفتی.

- امید و آرزوی تو در جوانمردی عمیق‌تر است و از عبدالحمید والاتر و نویسنده‌تر هستی.

- و باهوش‌تر از ایاس بن قره هستی و زبان و سخن تو از سبحان گویاتر است.

- تو خوش‌بین‌تر از کعب بن مامه و دوراندیش‌تر از قیس هنگامی که دانه می‌پاشد، هستی.

- دچار مصیبت‌های این زمانه شدم و کسی را مشتاق‌تر و پرهیاهوتر از تو در انجام امر نیک،

- و خوش‌اخلاق‌تر و نیک‌سرشت‌تر و مشتاق‌تر از تو به سمت نیستی و پربارتر از تو ندیدم.

وَيَوْمَ كَشَّهَرِ الصُّومِ طُولًا قِصْرَتَهُ  
 ٢٠ كَلَّفَتْ بِأَصْنَافِ الْعُلُومِ وَجْمَعِهَا  
 وَكَمْ مِنْ دَلِيلٍ فِي كِتَابٍ وَ سُنَّتِهِ  
 وَأَغْلُوْطَةً صَمَاءٌ أَعْيَتْ ذَوِي الْغِنَاءِ  
 مَسَاعِيكَ لَا تُحْصَى وَإِنْ جَدَّ حَاسِبُ  
 سَأَوْجِزُ فِي ذِكْرِي فَضَائِلَ حُرَّتَيْهَا  
 ٢٥ وَأَذْكَرَ لِلسَّمَاعِ بَيْتًا عَرَفْتُهُ  
 فَمَنْ يَسْعُ أَوْ يَرْكَبُ جَنَاحِي نِعَامَهُ  
 عَلَيْكَ سَلَامٌ اللهُ مَا حَجَّ رَاكِبُ  
 فَعَادَ كَابِهَامِ الْحَبَازِي وَمَا أَبَا  
 وَوَلِيدًا وَعَيْدَاقًا وَكُهْلًا وَأَشْيَبَا  
 حَفِيَّتَ وَقَدْ كَانَ الْخَفِي الْمُجَلَّبِيَا  
 دَلَالِهَا أَوْضَحَتْ بِكَرًا وَثِيْبَا  
 بَعْدَ نَوَاحِيهَا مُطِيْلًا وَمُطْنِبَا  
 وَأَسْبِقُ بِالْإِيْجَازِ مَنْ كَانَ مُسْهِبَا  
 مُحَادَاً بِمَعْنَاهُ وَبِالْلَفْظِ مُعَذَّبَا  
 لِيُذْرِكَ مَا قَدَّمْتَ بِالْأَمْسِ خِيْبَا  
 وَحَنَّ إِلَى أَهْلِيْهِ مَنْ قَدْ تَعَرَّبَا

١. تاریخ جرجان، صص ۱۱۲-۱۱۳.

- و روزی را که به بلندی ماه رمضان بود، کوتاه کردی و آن روز چون شست حباری بازگشت.

- تو مکلف به (یادگیری) علوم و جمع‌آوری آن شدی، از کودکی و نوجوانی و جوانی تا پیری

٢٠- چه بسیار راهنمایی که در کتاب (قرآن) و سنت پنهان کردی و آنچه که پنهان است، موجب شفا می‌شود.

- و چه بسیار مسائل مغالطه‌آمیز و که صاحب‌منسبان از برهان و اثبات آن‌ها عاجزند و تو آن‌ها را روز بعد توضیح دادی، در حالی که مشتاق آن بودی و به آن‌ها هجوم آوردی.

- سخن از فضایی را که به دست آوردی مختصر خواهم کرد و کسی که لفظ‌پرداز باشد بیش‌تر به ایجاز می‌پردازد. (تا تفصیل)

- برای مخاطبان بیتی را بیان می‌کنم که از درک معنای آن دورند و در درک لفظ آن به سختی می‌افتند.

- هر کس بر بال شترمرغ سوار شود (با سرعت و در گستره وسیع حرکت کند) تا آنچه را تو دیروز به آن رسیدی درک کند، نا امید می‌شود.

- سلام خدا بر تو باد، (مانند) سلام کسی که به زیارت خانه خدا می‌رود و سلام انسانی که دور از خانه بوده و برای اهل خانه‌اش مشتاق است.

ابوالحسن باخرزی نیز، شعری از عبدالله رزجاهی ذکر کرده که در مدح و ستایش شافعی و آثارش سروده است:

عَلَيْكُمْ بُغَاهُ الْفِقْهِ كُتُبُ ابْنِ شَافِعٍ      وَعَضُّوا بِأَضْرَاسِ عَلَيْهَا قَوَاطِعِ  
رَايَتِ لَاهِلَ الْفِقْهِ كُتُبًا كَثِيرَةً      فَلَمْ أَرَ كِتَابًا مِثْلَ كُتُبِ ابْنِ شَافِعِ  
حَوَتْ كُتُبَهُ الْفِقْهُ الْمُبِينُ فَاصْبَحَتْ      تُضِي كَايْمَاضَ الْبُرُوقِ اللَّوَامِعِ  
بِرَاهِينِهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَقُولُهُ      زَوَاهِرُ بَيْضِ كَالنَّجُومِ الطَّوَالِعِ<sup>۱</sup>

---

۱. دمیه القصر، ۸۳۴/۲.

- ای طالبان فقه و فقاہت به کتاب‌های پسر شافعی رجوع کنید. نسبت به این کتاب‌ها بسیار حریص باشید.

- برای اهل فقه، کتب زیادی دیدم. هرگز کتبی مانند کتب پسر شافعی نیست.

- کتاب‌های او فقه روشن و واضحی را بیان می‌کنند به سان آذرخش درخشنده‌ای نور افشانی می‌کنند.

- حجت‌های وی در هر موضوعی که آن را بیان می‌کند، شکوفه‌های درخشنده‌ای هستند که مانند ستارگان تابنده‌اند.

## ابومحمد بسطامی

ابومحمد بسطامی از صوفیان قرن چهارم بسطام بوده است. اطلاعات ما مرهون نویسنده کتاب صفه الصفوه است که داستان و سروده‌ای را از او آورده است. از نوشته ابن جوزی مشخص می‌شود که بسطامی مدتی از عمرش را در حُلوان کرمانشاه گذرانده و با ابراهیم بن شیبان<sup>۱</sup> معاصر بوده است.

ابن جوزی نوشته است «ابوبکر محمد بن ثوابه معبر گفت: در ایام تابستان داشتم در باب حُلوان از کوه بالا می‌رفتم و من یک روپوش و دو جامه بر تن داشتم، که یکی از آن‌ها آستری بود و مقاومت زیادی داشت. مردی مرا دید که دو لباس ژنده داشت و چیزی غیر از آن نداشت که خود را بپوشاند. بارها به دیدارش رفتم و او از من می‌گریخت. به او گفتم: چرا از من فرار می‌کنی، مگر من حیوان درنده‌ام؟ گفت: دیدن هفتاد حیوان درنده از دیدار با تو بهتر است. گفتم: من این‌گونه (روزگار) می‌گذرانم و تو آن‌گونه. به من چیزی بگو و از ودیعه‌های الهی عبور کن. گفت: گوش می‌دهی؟ گفتم: بله. پس شروع کرد به سرودن:

اِذَا مَا عَدَّتْ النَّفْسُ      عَنِ الْحَقِّ زَجْرَانَهَا

---

۱. ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی (متوفی ۳۳۰ق یا ۳۳۸) از صوفیان ایرانی سده چهارم هجری است که او را با القابی چون شیخ الجبل و شیخ الصوفیه نیز معرفی کرده‌اند. عبدالرحمان جامی در نفحات الانس او را از طبقه رابعه صوفیان دانسته و کنیه او را ابواسحاق ذکر کرده و نوشته او از یاران ابوعلی قومسانی، ابراهیم مغربی و ابراهیم خواص بوده و انسانی باتقوا و صاحب مقامات بوده است. عطار نیز در تذکره الاولیا شرح حال او را نوشته است. (نفحات الانس، ۲۲؛ حلیه الاولیاء، ۳۶۱/۱۰).

وان مآلت الی الدنیا      عن الاخری مَنعناها  
تُخادِعُنَا وَ نَخْدَعُه      و بالصبر غلبناها  
لها خوفٌ من الفقر      و فی الفقر انخناها<sup>۱</sup>

گفت: بعد از چهار یا پنج روز به نزد ابراهیم بن شیبان آمدم و همهٔ روپوش‌ها را دور انداختم. وقتی نزد او رسیدم او گفت: چه کسی را ملاقات کردی؟ برایش توصیف کردم. گفت: ابومحمد بسطامی در آن روز از نزد ما رفت. گفت: چه اتفاقی میان تو و او افتاد؟ برایش توضیح دادم و او به پسرش اسحاق دستور داد و او (گفته‌های مرا) نوشت.<sup>۲</sup>

۱. صفه الصفوه، ۱۰۲/۴

- هنگامی که نفس از حق نمی‌گذرد، آن را زجر می‌دهیم.  
- و اگر نفس از دیگران به سمت دنیا مایل شود، آن را منع می‌کنیم.  
- او ما را فریب می‌دهد و ما با صبر بر او غلبه پیدا می‌کنیم.  
- نفس از فقر می‌ترسد و ما نفس را در فقر ساکن می‌کنیم.

۲. همان، ۱۰۳/۴

## ابوعمر و رزجاهی

محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن حسین بن موسی بسطامی رزجاهی در سال ۳۴۱ق در رزجاه چشم به جهان گشود. نزد پدرش عبدالله و علمای بسطام، مقدمات علوم را فرا گرفت. سپس در سال ۴۰۵ق به نیشابور مهاجرت کرد و در آن شهر رحل اقامت افکند. فقه را از علمای نیشابور از جمله: ابی سهل صعلوکی (متوفی ۴۰۲) آموخت.

او مدتی نیز از عمر خویش را در جرجان سپری کرد. وی در دو شهر مذکور از پدرش و بزرگانی چون ابابکر احمد بن ابراهیم اسماعیلی و اباحمد بن عدی و اباحمد حاکم حفاظ و اباحمد غطریفی و اباعلی بن مغیره حدیث شنید و روایت کرد. رزجاهی در شهر نیشابور مجلس سماع حدیث داشت و شاگردان زیادی برای آموختن ادبیات و حدیث در مجلس درس او شرکت می کردند.<sup>۱</sup>

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ابوعبدالله ثقفی، ابوالحسن علی بن محمد بن احمد فُقاعی، ابوسعید علی بن عبدالله بن حسین حیری و ابو عبید قاسم بن خلیل بن احمد از رزجاهی روایت نقل کرده اند. ابو عبید از همین روستا بود و ابوالفتح عبدالملک بن شعبه بن محمد بن محمد شعبه شهرجی بسطامی از او روایت نقل کرده است.<sup>۲</sup>

---

۱. سیر اعلام ۱۷/۵۰۴؛ الانساب، ۱۱۱/۶، اللباب فی تهذیب الانساب ۲۳/۲، معجم البلدان، ۴۲/۳، طبقات الشافعیه، ۱۵۱/۴ و العبر، ۲/۲۵۵، تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر، ۱۸۱/۲۹.  
۲. الانساب، ۱۱۱/۶.

در تذکره‌های گوناگون از او با القاب ادیب، علامه، فقیه شافعی، محدث یادکرده‌اند. سُبکی نوشته است: دانشمندان معروفی از جمله: حافظ ابوبکر بیهقی، ابوعبدالله ثقفی، ابوسعید بن ابی‌صادق و ابوالحسن علی بن محمد بن احمد فقاعی و دیگران از رزجاهی حدیث روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

سهلگی (۳۷۹-۴۷۷) مؤلف النور که از شاگردان رزجاهی بوده، حکایتی را از بایزید بسطامی از زبان استاد خویش نقل کرده است:

«و فقیه ما ابوعمر و محمد بن عبدالله رزجاهی بسطامی، رحمه الله، گفت از ابوعبدالله رزجاهی شنیدم که گفت از محمد بن یوسف - که شاگرد ابوعلی حسین بن عیسی بسطامی بود - شنیدم که گفت سیزده سال با بایزید صحبت داشتم. ندیدم که کلمه‌ای بگوید. عادتش این بود که سر بر زانوی خویش گذارد و سپس بردارد و بگوید آه! آنگاه دیگر باره سر بر زانوی خویش نهد. من می‌گویم که گویی او بایزید را به هنگام قبض او دیده است. اگر او را به روزگار بسط دیده بود. هر آینه شنیده بود، آنچه دیگران شنیده‌اند. و مردان را حالاتی است که بر آن وقوف نیابد کسی جز مردی شوره خورده و کارآزموده از ایشان و هر که مداومت در صحبت ایشان داشته باشد و با ایشان در دوستی ایشان شکیبا باشد.»<sup>۲</sup>

رزجاهی در اواخر عمر از نیشابور به بسطام برگشت و در روز چهارشنبه سوم ربیع الاول سال ۴۲۶ ق بدرود حیات گفت. احتمال دارد، پیکر او را در کنار مرقد بایزید بسطامی دفن کرده باشند.<sup>۳</sup>

۱. طبقات الشافعیه، ۱۵۱/۴.

۲. دفتر روشنائی، ۳۰۷.

۳. الانساب، ۱۱۲/۶؛ المدخل الی السنن الکبری، ۴۳. نویسنده شرح حال کامل رزجاهی را نوشته است.



باخرزی ابیات زیر را از رزجاهی نقل کرده است:

وقالوا: عزیزُ ان نراک مع الکبر	بلا وُلْد انثی ' ولا وِلْد ذَکْرُ
و ذِکْرُ الفتی ببقی له بعد موته	فقلت: دعونی ان ذا کُلّه سَمَزُ
و نَسلی إذا ما مت غُرُّ قلائد	بثت من المنظوم و العلم و الخبر
خوالدُ لا اخشی علیهن موتها	اذا خیف موت او عقوق من البشر
فکم نسب من کل عیب مُطهر	مَلاه بنو السّوای من العارو العُمرّا

→ (بسطام نامه، ۲۷۵-۲۸۰؛ کیهان فرهنگی، سال ۱۳۸۶، شماره ۲۵۳، صص ۶۸-۶۹).

۱. باخرزی نوشته است «قاضی ابوجعفر بحاثی برای من قرائت کرد. گفت: استاد ابومحمد عبد لکانی برای من قرائت کرد. گفت: رزجاهی برای من (این شعر را) قرائت کرد. دمیه القصر، ۸۳۵/۲.
- و گفتند برای ما سخت است که تو را با کبر و غرور ببینیم. در حالی که نه فرزند دختری داری و نه فرزند پسری.
- یاد انسان بعد از مرگش باقی می‌ماند. پس گفتم مرا بخوانید که تمام آن چه گذشته، افسانه بوده است.
- هر گاه بمیرم، اشعار عالی من به منزله فرزندان من باقی می‌مانند. اشعار و دانش و آگاهی‌ای که من پراکنده‌ام.
- این آثار جاویدانند و من نگران از بین رفتن آنها نیستم، آن چنان که مرگ و عاق شدن انسان جای ترس و نگرانی دارد.
- چه بسا نسبت‌هایی که از هر عیب و نقص پاک هستند. اما بد سیرتان آنان را آلوده ساخته‌اند.

## خواجه موفق بسطامی

ابومحمد، هبه الله فرزند قاضی ابو عمر بسطامی، نوهٔ ابی طیب سهل صعلوکی معروف به خواجه موفق در نیشابور به تحصیل پرداخت. از جدّ مادری اش ابی طیب صعلوکی و پدرش حدیث شنید. در جوانی به جای پدر، رهبر شافعیان نیشابور شد. او مورد اعتماد حکومت سلجوقی بود و در مکاتبات دیوان سلجوقی او را جمال الاسلام و از طرف القائم بامرالله، شیخ اجل خطاب می کردند.<sup>۱</sup>

افراد زیادی در محضر درس خواجه موفق بسطامی شرکت کردند که بعدها از مشاهیر سیاسی، فرهنگی کشور شدند. از جمله خواجه نظام الملک توسی، خیام، ابوالحسن باخرزی و عمیدالملک گندری.<sup>۲</sup> شیخ ابوالحسن محمد بن ابوالحسین بن طلحه (متوفی ۴۸۷)، خواهرزاده خواجه موفق بسطامی که شرح حالش را در چند صفحهٔ دیگر می خوانید، در بارهٔ روش تدریس دایی خود شعر زیر را سروده است:

قُلْ لِلْإِمَامِ أَبِي مُحَمَّدٍ الَّذِي      مِنْ نُورِهِ غُرُرُ الْمَعَالِي تُقْبَسُ  
جُدَّدَتْ لِلتَّوْدِيرِيسِ رَسْمًا دَارِسًا      لَأَزَلَّتْ تَدْرُسُ وَالْإِعَادَى تُدْرُسُ<sup>۳</sup>

۱. المختصر من كتاب السياق لتاريخ نيسابور، ص ۴۱۲؛ طبقات الشافعية، ۵ / ۳۵۵؛ ترجمه رساله قشيره، ۳۱.

۲. صهبای خرد، ۳۵.

۳. دميه القصر، ۱۱۶۳/۲.

به امام ابومحمد موفق که از او درخشش بزرگی ها نور می گیرد، بگو:

خواجه نظام الملک در وصایا نوشته است: «امام موفق نیشابوری، روح الله روحه، از کبار علمای خراسان بود و بسیار معزز و متبرک. سن شریفش از هشتاد و پنج گذشته و شهرتی تمام داشت که هر فرزندی که نزد امام به قرائت قرآن و حدیث قیام می‌نماید، البته به دولت و اقبال می‌رسد. بنا براین پدرم با فقیه عبدالصمد مرا از توس به نیشابور فرستاد تا در مجلس شریف آن بزرگوار به استفاده و تعلم مشغول گشتم و او را با من نظر شفقت و عنایتی و مرا به خدمت او الفت و مناسبتی تمام پیدا شد. چنان که مدت چهار سال در ملازمت او بسر بردم.»<sup>۱</sup>

بیهقی از بسطامی با عنوان «موفق، امام صاحب حدیثان» یاد کرده و در داستان حمله طغرل به نیشابور، بسطامی با درایت خود و همکاری قاضی صاعد از حمله و آتش زدن نیشابور جلوگیری کردند.<sup>۲</sup>

ناصر خسرو با خواجه موفق به بسطام آمده و مرقد بایزید بسطامی را زیارت کرده است. ناصر خسرو نوشته است «دویم ذی القعدة از نیشابور بیرون رفتم در صحبت خواجه موفق که خواجه سلطان [طغرل سلجوقی] بود به راه کوان به قومس.»<sup>۳</sup>

خواجه موفق در شب یکشنبه ۱۵ شعبان در سال ۴۴۰ق درگذشت. از بسطامی دو فرزند به نام‌های سعید و محمد (ابوسهل) به یادگار ماند.

چند تن از شاعران خراسان و اصفهان، قصایدی در مدح و ستایش خواجه موفق

تو برای تدریس، طرح کهنه‌ای را نو ساختی که پیوسته تدریس کنی و دشمنان تو از بین بروند و مستهلک گردند. (مدح در شعر شعرای خراسان از خلال دمیة القصر، ۱۱۷)

۱. دستورالوزراء، ص ۱۶۹.

۲. تاریخ بیهقی، صص ۵۹۲-۵۹۴.

۳. سفرنامه ناصر خسرو، ۴، نویسنده شرح مبسوطی از خانواده ابوموفق بسطامی را نوشته است: رک: بسطام نامه، ۶۲-۷۷.

بسطامی سروده‌اند که فقط به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

ابوالهیجا علی بن حمدان خوafi:

أَنَّ الْمُؤَفَّقَ لَوْ كَانَتْ أَمَلِيهِ  
بَحْرًا لَأَذِنَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِالْغَرَقِ  
وَلَوْ تَثَرَتْ عَلَى الدُّنْيَا مَحَاسِنُهُ  
مَا انْتَبَتْ غَيْرُ حُسْنِ الْخُلُقِ<sup>۱</sup>

ابومطهر اصفهانی نیز دو قصیده در ستایش خواجه موفق سروده است که نویسندهٔ دمیة القصر هر دو قصیده را درج کرده است. باخرزی نوشته است «شیخ ابوالحسن علی بن احمد زاوی گفت: ابومطهر اصفهانی در قصیده‌ای دربارهٔ شیخ الامام الموفق چنین سرود:

شكراً لدهرٍ ما أجل صنيعه  
لما حباي فضلهُ المُستَغزراً!<sup>۲</sup>  
أدنى محلى من وحيدي زمانه  
و بنى بعزّ جواره لي مَفخراً<sup>۳</sup>

و قصیدهٔ دوم اصفهانی، هفت بیت است و مطلع آن بیت زیر است:

المُلكُ أصبحَ صادعاً بضيايهِ  
وأنيقِ رَونقهِ القديمِ و مائه<sup>۴</sup>

ثعالبی نویسندهٔ یتیمه الدهر، منزلت علمی بسطامی را ستوده و نوشته است: «ثعالبی، مقام و منزلت خواجه ابوموفق بسطامی را ستوده و در معرفی او نوشته

۱. یتیمه الدهر، ۲۱۸/۵.

- به درستی که اگر انگشتان موفق یک دریا بود، به اهل زمین، خبر غرق شدن را گوشزد می‌کرد.  
- و اگر محاسن و نیکی‌هایش در دنیا پراکنده می‌شد، جز مخلوقات و فطرت‌های نیکو نمی‌رویدند.  
۲. دمیة القصر، ۴۲۸/۱-۴۲۹؛ اصل قصیده ۱۲ بیت است.

- سپاس برای روزگاری که نیکی‌اش بسی باشکوه است، آنگاه که فضل سرشار خود را به من ارزانی کرد!  
- جایگاه مرا به یگانهٔ روزگارش نزدیک ساخت و به واسطهٔ عزتی که در مجاورتش وجود دارد، برایم کاخی از افتخار برافراشت.

۳. همان، ۴۲۹/۱.

- این سرزمین و قلمرو با پرتو و درخشندگی کهن و آب زلالش روشن گشت.

است: «زبان شریعت، قلعه امت، خورشید ملت، پیشوای خاص و عام، بزرگ‌تر و رفیع‌تر از آن است که پایین‌ترین فضائل و کوچک‌ترین ویژگی‌هایش در شعر ذکر شود. اما من کتاب خود را به نام او می‌آرایم و یاد او را خطاب قرار می‌دهم و از جمله مواردی است که وی در جوانی گفته است!:

سَمَحْتُ بِرُوحِي فِي هَوَاهَا لِأَنَّيَ      إِرِي الْمَوْتَ فِي حُبِّ الْحِسَانِ يَسِيرَا  
أَسِيرٌ وَقَلْبِي فِي هَوَاهَا مَقِيد      فَأَعَجَبُ بِنَسَانِ يَسِيرًا يَسِيرًا<sup>۲</sup>

\*

يَا أَيُّهَا الْحَاكِمُ الْخَاكِي شَمَائِلُهُ      حَيَا الرَّيْعُ وَبَدْرُ أَلِي  
أُظُنُّ نَارَ إِشْتِيَاقِي نَحْوَهُ إِشْتَعَلْتُ      حَتَّى اعَارَظْتُهُ حَمَاهُ حَمِيَاهُ<sup>۳</sup>

\*

وَلَمَّا بَدَا لِي مِنْهَا التَّفُورُ      غَدَوْتُ إِصْبَحَ النَّفِيرِ النَّفِيرَا<sup>۴</sup>

\*

۱. یتیمه الدهر، ۱۸۶/۵-۱۸۷.

۲. همان، ۱۸۷/۵- در آرزوی او جان خویش را در طبق اخلاص نهاده‌ام. من مرگ را در دوستی خوب‌رویان ساده و آسان می‌بینم.

- اسیر او هستم و قلبم در آرزو و عشق او گرفتار شده است. این‌چه انسان عجیبی است که ساده اسیر می‌شود و می‌رود.

۳. همان، ۱۸۷/۵.

- ای حاکمی که ویژگی‌های پسندیده او حکایت‌کننده باران بهاری است و چهره او در نگاه من، ماه است.

- گمان می‌کنم آتش اشتیاقم به او، شعله گرفت تا جایی که آتش با تب و تابش، تبش را به او عاریه داد.

۴. همان، ۱۸۷/۵.

- وقتی تنفر از او بر من آشکار شد، صبحگاهان گروه گروه مردم را فرا خواندم.

يَمِيلُ إِلَى الْبُرُودَةِ وَالْأَيْبُوسَةِ  
وَنَجْمُ الْحَرِّ مِنْهُ فِي نَحْوِهِ

وَحَمَامٌ لَهُ طَبْعٌ عَجِيبٌ  
فَنَجْمُ الْبَرْدِ مِنْهُ فِي سُعُودِ

---

۱. همان، ۱۸۷/۵.

- و چه بسیار کبوتری که طبعی عجیب دارد، در حالی که به سرما و خشکی تمایل دارد.  
- پس ستاره سرما به خاطر او در سعادت است و ستاره گرما به خاطر او در نحوست است.